

صید و آداب آن در شاهنامه فردوسی

دکتر علی غروی

دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران

راکاری ناپسند می‌دانستند و از آن اکراه داشتند. در شاهنامه تغذیه کردن از گوشت جانوران رایجی اهریمنی شمرده می‌شود. اهریمن خواست تا ضحاک را با خون پرورد و دلیر کند و او را به فرمان خویش کند. نخست ضحاک را زرده خایه خورش داد و چندگاه با آن تندرست داشتش. ضحاک بخورد و بر او سخت آفرین کرد. ابلیس او را وعده داد که فردا خورشهای دیگر سازد که سر بر سر پرورش باشد و همه شب اندیشه کرد که فردا چه سازد. چون فردا شد خورشها از کبک و تذرو سفید ساخت و آورد. ضحاک خورد و سر کم خروش مهر او را سپرد. روز سوم خوان را به مرغ و بره آراست و روز چهارم از پشت گاو جوان خورش ساخت و با گلاب و زعفران آمیخت. چون ضحاک خورد شگفت آمدش از هشیاری او و گفت از من چه می‌خواهی؟ ابلیس گفتش بوسه داد و دو مار سیه از آن برآمد.



در این افسانه‌های تاریخی شاهنامه که در باب صید و اهلی کردن جانوران آمده است تاریخ با افسانه آمیخته است. قوم ایرانی در حدود ۵ هزار سال قبل از میلاد از یکدوره زندگی طولانی که از راه شکار می‌گذشت قدم بدوره شانی و کشاورزی گذارد. از کوهها به دشت‌های مرکزی درآمد فعالیت‌های فلاحتی را توسعه بخشید. آذوقه ذخیره کرد و گاو و گوسفند را رام نمود و اهلی کرد.^۱

در شاهنامه داستانهای بسیار از رابطه میان انسان و حیوان در ایران باستان دیده می‌شود. قدیمیترین اشارت در این باب داستان کیومرث بشر اول است. عصر او در شاهنامه یادآور دورانی است که بشر لباس دوختن و زره پوشیدن و آیین حرب را نمی‌دانسته است و نیز یادآور دوران انسی بشر با جانداران و آمیزش افسانه‌یی آن دو بایکدیگر است؛ وقتی که کیومرث سواکوار فرزند است دد و مرغ و نخجیر با او همراه و هنگامی که به جنگ دشمنان می‌رود در سپاه او پلنگ و گرگ و شیر خدمت می‌کنند.^۲

تاریخ طبری بلعی اهلی کردن پاره‌یی از جانوران چون خروس و ماکیان را به کیومرث نسبت می‌دهد و می‌نویسد که کیومرث خروس و ماکیان را به میان فرزندانش برد و گفت: «ایشان را نیکو دارید... و عجم خروس و بانگ او بوقت، خاصه خروس سفید را، خجسته دارند و گویند خانه‌ای که خروس باشد دیوان اندر نیایند».^۳

هوشنگ پسر سیامک و نوه کیومرث آتش را کشف کرد و از میان جانوران وحشی گاو و خر و گوسفند را اهلی کرد و بکار گرفت و آنگاه مویی نیکو داشتند کشت و از چرمشان لباس ساخت. طبری می‌نویسد که هوشنگ به سگان شکار آموخته است^۴ یعنی آنانرا تعلیم داده است تا صید را بگیرند و نگاه دارند و نزد صیاد بیاورند. تهمورث، پسر هوشنگ، طبق روایت شاهنامه اول بار درندگانی چون یوز و سیاه گوش و باز و شاهین را رام کرد و شکار گرفتن آموخت و مردم از این کار در شگفت شدند. به روایت فارسنامه ابن بلخی هوشنگ امر کرد تا جاندارانی چون گاو و گوسفند را پرورار کنند و گوشت آنها را بخورند و سباع و دیگر حیوانات زیان کار را بکشند.^۵ اما شاهنامه شروع این کار را به ضحاک نسبت می‌دهد و می‌نویسد که ایرانیان تا زمان ضحاک خورش از رستنیها می‌ساختند و از «هر چه از زمین سر بر می‌آورد» می‌خوردند و کشتن حیوانات

- ۱ - شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۲۹ تا ۳۱.
- ۲ - تاریخ طبری بلعی، به کوشش محمد پروین گنابادی ص ۱۱۸.
- ۳ - همان کتاب ص ۱۲۸.
- ۴ - فارسنامه ابن بلخی چاپ اروپا ص ۲۷.
- ۵ - ایران از آغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمد معین ص ۱۲ و ۱۱.

در بیشتر نواحی آسیای غربی بشر ده‌نشین شد. ظروف سفالین مزین ساخت و در راه توسعه تجارت گام برداشت. از کیومرث تا تهمورث یادآور چنین دورانی است.

براین روایتها اعتماد کامل نمی‌توان کرد. بعید است که اقوام نخستین ایرانی گوشت بکار نبرده باشند چون زندگی اولیه ایشان از شکار بوده است. از این که ابلیس به ضحاک از گوشت خورش ساختن و یا بروایت دیگر «جم به مردم گوشت آموخته مقصود آن نیست که نزد ایرانیان گوشت خوردن روا نبوده است. در این جا یکی از اختراعات جم یاد گردیده و آن از گوشت چارپایان خورش ساختن است»^۱. اساس اساطیری داستانسرایی درباره پادشاهان پیشدادی از کیومرث تا فریدون و منوچهر نمایان است. این تصورات ماقبل تاریخی که در حافظه قوم ایرانی باقی مانده در این اساطیر شکل گرفته است.

دوره پیشدادیان عصر انتقال قوم ایرانی از بدویت به تمدن است. در شاهنامه «منظره تدریجی ایرانیان از توحش حیوانی بدوی به آغاز تمدن نشان داده می‌شود که ضمناً باید گفت بزودی به مرحله عالی می‌رسد زیرا شاعر پس از این که در داستانهای اول راجع به بوشیدن پوست پلنگ، استخراج آتش و رام کردن حیوانات اهلی حکایت می‌کند در وصف سلطنت جمشید «عصر طلائی» تمام عناصر تمدن و فرهنگ ایران را برمی‌شمارد»^۲.



به همان نسبت که کشاورزی توسعه می‌یابد نیاز بشر به شکار کردن جانداران کمتر می‌شود زیرا زندگی کشاورزی راحت‌تر و مساعدتر از زندگی گذشته است. توسعه تجارت امکان آنرا فراهم می‌آورد تا گروهی قدرت اقتصادی بیشتر و زندگی آسوده‌تر و فرصت و فراغت بدست آورند.

از شکار و آیین آن، قبل از ساسانیان، در شاهنامه آگاهی مختصری آمده است. نخجیر گاه رستم، شکار گاه افراسیاب و سیاوش، شکار گاه سیاوش، شکار گاه شاه کابل وصف شده است. ابیات پراکنده دیگر هم در توصیف شکار و شکارگاهها دیده می‌شود.

کشتن جانوران درنده و زبان کار چون شیر، گرگ یا کرگدن، گراز و مانند آن شکار محسوب نمی‌شود زیرا شکارگاهها جایی خرم و تزه بوده‌اند و به هنگام غم یا پس از رزمی سخت به آنجا می‌رفتند و بزم می‌آراستند.^۳

از آنچه که در شاهنامه مربوط به قبل از ساسانیان آمده دانسته می‌شود که:

۱- شکارگاهها جایی خرم و تزه با آب روان و گلها و رنگ بویی بوده که بقول شاهنامه روان از او تازه می‌گشته است.

۲- پاره‌بی شکارگاهها در حاشیه بیابانها بوده که در آن جاندارانی شکاری چون گور شکار می‌کرده‌اند. نامداران ایرانی به شکار گور، به سبب چالاکی و تنوع در شکارش، علاقه داشته‌اند.

۳- دانسته می‌شود که شکارگاهها منحصر بوده است به پادشاهان و بزرگان و دیگران در آنجا بیابانها شکار نمی‌کرده‌اند.^۴

۴- ابزار صید عبارت بوده است از: تیر، کمان، گرز، کمند، شمشیر، تبر، نیزه، و گاه یوز و باز.

به حال صید از پادشاهی کاووس تا سلطنت اشکانیان بتدریج تجمل بیشتر پیدا می‌کند و به پادشاهان و امرا و بزرگان اختصاص می‌یابد و شکارگاههای بزرگ و منحصر بوجود می‌آید و بقول صاحب قابوسنامه که می‌گوید: «براسب نشستن و به نخجیر رفتن کار محتشمانست»^۵ کار محتشمان میشود زیرا که کار عمده ایشان رزم و بزم بود و بزم مختص هنگام فراغت و عبارت بود از: نخجیر کردن و باده خوردن و بوسه شمردن.^۶

در نامه‌ای که خسرو پرویز در باب بهرام چوبین به کار- آگهان می‌نویسد برای آنکه از نیت بهرام و داعیه سلطنت او آگاه گردد می‌پرسد: که بهرام چگونه بریار می‌نشیند و چون رای شکار می‌کند و کار آگهان پاسخ می‌دهند که: بر کردار شاهان بریار می‌نشیند و با یوز و باز در دشت به شکار می‌رود^۷ و این می‌رساند که اینگونه تجمل در شکار در دوره ساسانیان - چنانکه خواهد آمد - به پادشاهان و بزرگان اختصاص داشته است.

گیرشمن می‌نویسد: در جامعه پارت، مرد نجیب و آزاده جنگجو و سواری بود که وقت خود را در جنگ و شکار بگذراند^۸ و در شاهنامه از کارهای شایسته پادشاهان شمرده می‌شود و همسان صفاتی چون بخشش و دانش می‌آید.^۹

شک نیست که فردوسی را در نظم شاهنامه مجال آن نبوده است تا تصویر دقیقتری از آداب صید بدست دهد اما علاوه مفرطی را که پادشاهان و محتشمان باین امر داشته‌اند از خلال سطور شاهنامه می‌توان دید و گاه این علاقه سبب پیدایش ترازیبایی چون مرگ سیاوش می‌گردد.^{۱۰}

در ویس و رامین تصویرهای زنده‌تر و دل‌انگیزتر می‌توان یافت و شرح شیفتگی شاهان و شاهزادگان در آنجا گویاتر بیان شده است^{۱۱} و می‌تواند آگاهی وسیعتری از دوران اشکانی و اوایل ساسانی بدست دهد؛ دورهای که شاهنامه از آن به اختصار و اجمال گذشته است.

در شاهنامه موارد بسیاری است که به آموختن آیین شکار به شاهزادگان اشاره شده و بیشتر با مجلس آراستن و می‌گساردن و بکار در آوردن باز و شاهین و یوز همراه است. چنین برمی‌آید که پادشاهان و محتشمان به شکار با باز و یوز علاقه داشته‌اند و آنرا از اسباب حشمت و شکوه خودشان می‌دانسته‌اند و گاه

تا آنجا به این کار دل می‌بسته‌اند که «کدخدایی خویش» را از یاد می‌برده‌اند.^{۱۷}

شاهنامه می‌نویسد که آنگاه که سلطنت بر بهرام گور قرار گرفت و شادیش افزون گشت کارش همه بزم و نخجیر و چوگان بازی بود.^{۱۸}

آنگونه که از کتابهای تاریخ و ادب استنباط می‌شود «مشغولیت عمده و تفریح شاهان ساسانی شکار بود و برای این کار ترتیبی داشتند. در قرقگاهها (فرا دیس یا باغهای بزرگ سلطنتی) جانوران شکاری زیاد جمع می‌کردند و یادریک محل شکار خیز حیوانات شکاری را از جلو رانده به محوطه‌ای که پرچین یا طنابی بدور آن کشیده بودند می‌بردند.»^{۱۹}

بزرگان ایران (در زمان ساسانیان) وقت خود را میان تمرینات جنگی و بکار بردن سلاح و شکار و عیش تقسیم کرده بودند.^{۲۰} و شکار قسمت بیشتری از زندگی آنان را در بر می‌گرفت و پاره‌یی از پادشاهان و بزرگان در این کار حد و اندازه نگاه نمی‌داشتند.^{۲۱} هر چه پادشاهان و بزرگان اعتنا و توجه بیشتر به آن می‌کردند بر تجمّل و شکوه آن افزوده می‌گشت. پادشاهان ساسانی اغلب با ساز و آلت و عدتی سخت باشکوه به شکار می‌رفتند.

نام کسانی که در خدمت پادشاه به شکار می‌رفتند از پیش آگهی می‌شد و گروهی مأمور آماده کردن مقدمات شکار بودند. همراهان و ملازمان پادشاهان نیز بر رسم و آئین خاصی ساز راه می‌کردند. معمولاً گنجور اسباب سفر را آماده می‌کرد و به شاهزادگان و بزرگان می‌داد.^{۲۲}

- ۱۱ - تو خود دانی که ویر چون جوانست
بدشت و کوه بر نخجیر گانست
ندارد کار جز نخجیر کردن
نشستن با بزرگان باده خوردن
(ویس و رامین . بکوش محمدجعفر محبوب ص ۱۴۵)
گهی شادی گهی نخجیر کردن
گهی باده گهی بوسه شمردن
(همان کتاب ص ۲۹۶)
۱۲ - شاهنامه فردوسی ، چاپ بروخیم ، ج ۹ ص ۲۶۸۲ .
۱۳ - گیرشمن ، ایران از آغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین ، ص ۲۶۵ .

- ۱۴ - جوگستاسب نشست يك شهر بار
به رزم و به بزم و به رای و شکار
(شاهنامه فردوسی ، چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۶۴۶)
ز رزم و ز بخشش ز بزم و شکار
ز دانش جهان شد پر از یادگار
(شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۶ ص ۱۷۹۲)
۱۵ - رجوع شود به شاهنامه بروخیم ج ۳ ص ۷۰۶ .
۱۶ - از آنجمله است بیان دلتنگی رامین :

اگر شاهم دهد همداستانی
روم‌زین جاسوی گرگان‌وساری
تذروان را به بازان آزمایم
گهی بیشه‌کنم برخوک زندان
چو عزم آید به پیش‌اندر شکارم
بدینم شش‌مه این ایوان‌دلگیر
(ویس و رامین بکوش محمدجعفر محبوب ص ۱۳۳ - ۱۳۴)
۱۷ - نگاه کنید به قابوسنامه ، چاپ طهوری ، سال ۱۳۴۳ ، ص ۷۲ .

- ۱۸ - بدان‌گه که شد پادشاهیش راست
فزون گشت شادی و انده بکاست
همه بزم و نخجیر بدکار او
دگر اسب و میدان و چوگان گوی .
(شاهنامه . بکوش محمد دبیرسیاقی ج ۴ ص ۱۸۴۴)
۱۹ - سایکس ، تاریخ ایران ج ۱ ص ۶۴۲ .
۲۰ - کریستنسن ، ایران در زمان ساسانیان ، ترجمه رشید یاسمی ، ص ۵۳۵ رجوع شود به ایران از آغاز تا اسلام ترجمه دکتر محمد معین ص ۳۵۰ .

- ۲۱ - مثلاً در مورد بهرام گور در شاهنامه می‌نویسد :
بدان‌گه که شد پادشاهیش راست
فزون گشت شادی و انده کاست
همه بزم و نخجیر شد کار او
دگر اسب و میدان و چوگان و گوی
(شاهنامه فردوسی ، به اهتمام دبیرسیاقی ج ۴ ص ۱۸۴۴)
و در هفت پیکر از مجموعهٔ خمسه چاپ اسلامی ص ۳۵۲ سرزنش‌نامه‌ای برای بهرام گور آمده و از بی‌خبری و باده و شکار او شکایت دارد .

- ۶ - پورداود ، یادداشتهای گانها ص ۴۲۸ .
۷ - فردوسی و شاهنامه او ، آ . استاریکف ، ترجمه رضا آذرخشی
۸ - غمی بد دلش (رستم) ساز نخجیر کرد
گمر بست و ترکش پر از تیر کرد .
(شاهنامه فردوسی به کوش محمد دبیرسیاقی ج ۱ ص ۳۸۵)
- بدان شاهزاده (سیاوش) چنین گفت شاه (افریسیاب)
که یکروز با من به نخجیرگاه
بیا تا که دل شاد و خرم کنیم
روانرا به نخجیر بی‌غم کنیم
(همان کتاب ج ۲ ص ۵۳۴)
- که نخجیرگاه سیاوش بد این
بدین بود مهرش به توران زمین
چاپ سازمان کتابهای جیبی ۱۴۷ .
۹ - یکی جای دارم که بر دشت و کوه
بهر جای نخجیر گردد گروه .
(شاهنامه فردوسی بکوش محمد دبیرسیاقی ج ۳ ص ۱۵۲۶)
۱۰ - قابوسنامه به اهتمام غلامحسین یوسفی ص ۹۴ .

در شاهنامه ازین ساز نخجیر به تفصیل در دو مورد سخن رفته است و آن آئین شکار دو تن از پادشاهان ساسانی است: بهرام گور و خسرو پرویز و ظاهراً این آراستگی و شکوهمندی از اوایل ساسانیان بوده است.

در مورد ساز نخجیر بهرام شاهنامه وصفی آمیخته با تجمیل می‌دهد: «شاه بالشکر و ساز نخجیر گاه بیرون رفت؛ سیصد تن از بزرگان ایران از بهر شکار بدرگاه رفتند؛ با هر سواری پرستنده‌ای از ترک و روم و پارس بود؛ ده شتر به دیبا آراسته با رکاب زر و پالان در، ده اشتر برای نشستن پادشاه با گاه آراسته به دیبا، هفت پیل بانخت پیروزه هم رنگ نیل و پایه‌های زر و بلور، برای نشستن شاه بهرام گور در پیش بود و با هر پیل سی غلام تیغ‌زن با کمرها و ستام زرین، صد استر برای رامشگرانی که افسر گوهر بر سر داشتند. صد و شصت باز با بازداران. دویست چرخ و شاهین. پس از همه مرغی سیاه، با منقار زرد، دو چشمش چون دو جام پر خون، نامش طغرل و آنرا خاقان برای بهرام فرستاده بود. پس از بازداران یوز داران صد و بیست یوز، با طوق‌های گهر، که زنجیر زر در او افکنده بودند می‌بردند. شاهنشاه بدین سان بدشت آمد و تاجش از مشتری برگذشت.»^{۲۳}

تجمیل شکار خسرو پرویز از این هم فزونی‌تر است: روزی خسرو پرویز قصد شکار کرد و برسم شاهنشاهان پیش از خود آئین شکار بیاراست: سیصد اسب جنبیت زرین ستام با خسرو می‌بردند؛ هزار و صد و شصت بنده خسرو پرست، پیاده، زوبین بدست؛ هزار و چهل مرد شمشیردار زره پوشیده؛ پس آنها هفتصد بازدار با باشه و چرخ و شاهین؛ پس آنها سیصد سوار همه یوزدار؛ هفتاد شیر و پلنگ زنجیر کرده و به دیبای چین تنگ بسته که بازنجیرهای زرین دهانشان را بسته بودند؛ هفتصد سگ با قلاده زر که در دشت به تک‌آهومی گرفتند؛ پس آنها دو هزار رامشگر که رود روزشکار ساخته بودند و هر یک بر اشتری سوار بودند و افسر زر بر سر نهاده بودند؛ هشتصد شتر حامل کرسی و خرگاه و پرده‌سرای و خیمه و آخر چارپای؛ دو صد بنده مجرم افروز که عود و عنبر می‌سوخند؛ دو صد برنا بادسته‌های نرگس و زعفران در پیش شاهنشاه می‌رفتند تا باد بوی خوش به شاه رساند و صد آبکش پیشاپیش ایشان راه را آب می‌زدند تا باد گرد نینگیرد.^{۲۴}

نشانه‌هایی ازین گونه آداب شکار را در داستان خسرو و شیرین نظامی^{۲۵} و نقوش طاق بستان^{۲۶} می‌توان یافت.

در نقش طاق بستان در شکارگاه خسرو پرویز، پنج صف فیل دیده می‌شود که بر هر یک دو فیلبان نشسته‌اند؛ در بالا قایقی است که بانوان بسیار در آن نشسته‌اند و ببخواندن و کف‌زدن مشغولند و دست‌های از زنان پارو می‌زنند. در وسط تصویر پادشاه باقدی فوق اندازه طبیعی حجاری شده، در قایق ایستاده

و کمان بزه کرده است و زنی در طرف چپ او ایستاده و تیر بوی می‌دهد. در طرف راست او، زنی دیگر به نواختن چنگ مشغول است. قایق دیگر، در پشت سر شاه پراز نوازندگان چنگ است. در جای دیگر برگرد سر شاه هاله‌ایست و کمانی سست شده در دست دارد.^{۲۷} بالای نقش، پادشاه بر اسبش - که مهبای جهیدن است - سوار است و زنی در بالای سر او چتری افراشته که علامت قدیمی شوکت سلطنت است. در پشت سر او صفی از زنان هستند بعضی در حال احترام ایستاده و پارهای بهرام‌شگری مشغولند؛ دو تن شیپور در دست دارند و یکی تنبور می‌نوازد. بر روی چوب‌بستی که نردبانی بر آن قرار داده‌اند زنان نشسته‌اند که بعضی چنگ می‌نوازند و برخی کف می‌زنند.^{۲۸}

روش شکار کردن در شاهنامه

روش شکار کردن با گذشتن زمان تغییر کرده و تکامل یافته است. معمولاً از سلاح رزم برای شکار استفاده می‌کردند و آنرا نوعی تمرین جنگ می‌دانستند. شکار سلاح و ابزار مختص بخود هم داشت مانند سگان شکاری و یوز و باز و انواع دام. شکار کردن هم به جای شکار بستگی داشت: شکار در کوه، شکار در دشت، شکار در آب، شکار در هوا؛ و هم بانوع شکار: درنده، پرند، دوند، جانداران آبی و معلوم است که ابزار شکار و طریقه صید وابسته به نوع شکار و جای آن بود.

معمولاً پادشاه و همراهان شکارگاه‌ها را می‌شناختند و این شناختن از آن روی لازم بوده است که هر شکار در جایی مخصوص می‌چرد و آرام می‌گیرد و در وقت معین به آب خوردن می‌رود و جفت می‌گیرد و می‌زاید و بچه‌اش را در محل‌های معین می‌پرورد و آگاهی از همه اینها برای نخجیرگر اگر بخواهد کامیاب شود لازم است.

در حال جانداران در طی قرن‌ها طریقه پنهان شدن در طبیعت را بخوبی فرا گرفته‌اند و هر حیوان به طریقی خاص خود را از دید دشمن پنهان می‌دارد. این اختفاء در درندگان، برای صیادان خطرناک بود. نخجیرگر می‌بایست طریقه اختفاء هر جاندار را بداند و او را در مخفی‌گاه بیابد و شکار کند. مثلاً صیادان شیرگیر، او را که در بیشه‌ها مخفی بود می‌جستند و شکار می‌کردند^{۲۹} و شکارگران مرغابی آبی در خم رودخانه‌ها آنها را می‌یافتند و بانگ می‌زدند تا مرغ برخیزد و شکارش کنند.^{۳۰} اگر شکارگاه ناشناخته بود، دلاوری که راه می‌دانست با نخجیرگران همراه می‌شد.^{۳۱}

همراهان پادشاه بسیار بودند و با بازداران و یوزداران و دیده‌بانان و نخجیر و الان از صد افزون می‌شدند. اما ملازمان همه شکارگر نبودند. ملازمان در چادرها و پناهگاه‌هایی ماندند

و نخبیرگران به شکار می رفتند.^{۳۲}

به شکار نزدیک شدن و کمین کردن و صید نمودن در شاهنامه روشن نیست. به چند نوع از آن اشاره بی مبهم دارد. اما با ملاحظه متون دیگر می توان پاره بی از روشهای شکار کردن را استنباط نمود:

در شکار مرغان آبی شکارگران پنهانی به نزدیک شط می رفتند و در جایی مناسب می ایستادند، پس یکی بانگ می زد و چون مرغان از آب بلند می شدند شکارگر باتیر آنها را شکار می کرد.^{۳۳} در خسرو و شیرین اصطلاح «برگرد شط زنجیر بستن» بکار می برد و معلوم می شود که در این گونه شکارگاهی تعداد بسیار بود و شکارگاه را محاصره می کردند.^{۳۴}

در شکارگاهها شکارگران پراکنده می شدند و بدنبال صید می رفتند. جایی در شاهنامه سخن از «گرد شدن سپاه» و دسته جمعی تاختن از پی شکار است.^{۳۵}

شکارگاه جایی بزرگ بود با آبها و سبزه ها، خوش و نزه، مناسب برای زیستن شکار. در آن کمینگاهها ساخته بودند تا نخبیرگران در آنجای نشینند و شکار ایشان را ببینند. در این گونه شکار آن گروه کثیر که گاه از چند صد تن زیاد بودند پراکنده می شدند و هر دسته به کمینگاهی می رفتند. دیده بانان از پیش بدنبال شکار می رفتند و آنها را به سوی شکارگران می آوردند. از شاهنامه برمی آید که نزدیک شدن شکار را دیده بانان با بانگ مخصوص - که از آن به نعره برداشتن یاد شده است - به کمین آوران می رسانیده اند.^{۳۶} این طریقه شکار به کوهستان اختصاص داشته است و دشوارتر از شکار دشت بوده است.

در دستها از اسب استفاده می کردند و بدنبال گور، غرم و آهو اسب برمی انگیختند و به شکار نزدیک می شدند. سلاح متداول و معمولی تیر و کمان و کمند بود. از وسایل دیگر هم برای شکار کردن استفاده می کردند. در شاهنامه از چاه در نخبیرگاه سخن رفته است که برای گرفتن جانداران شکاری تعبیه می کردند و چنان بود که در راه شکار گودالی می کردند و سرش را باخس و خار می پوشیدند.^{۳۷}

صاحب قاموس کتاب مقدس می نویسد: «گودالی بزرگ و حفری عمیق می کاویدند و حیوانات بزرگ مثل شیر و ببر و غیره را در آنها می گرفتند»^{۳۸} و روشن می شود که این رسم از دوران باستان بوده است.

گاه همین روش را برای شکار انسانها بکار می بردند چنانکه رستم و زواره هر دو در این چاهها جان سپردند.

شکارگاهها

وقتی که پادشاهان از رزم فراغت می یافتند به بزم

می نشستند و شکارگاهها، که جایی خرم بود، بزمگاه بود. در شاهنامه به مناسبت سخن ذکری از شکارگاه شده است اما چنانکه از تواریخ برمی آید ایجاد شکارگاهها از زمانهای باستان مورد توجه بوده است. مادها، بخصوص از دیهاک، علاوه بر قصرها و باغها، شکارگاههای پهناور داشتند که برای زندگی جانداران شکاری مهیا شده بود.^{۳۹}

کریستن سن می نویسد: هنگامی که هرقل دستگردا غارت کرد علاوه بر غنایم بسیار، در باغ قصر خسرو پرویز که آنرا فردوس می گفتند شتر مرغ، گورخر، طائوس، تذرو، شیر و پلنگ فراوان یافت.^{۴۰}

در شکارگاهها گروهی کار تهیه مقدمات صید را برعهده داشتند، عمل صید پیش از سپاه می رفتند و چاه می کردند و چرخ بر آن می گذاشتند تا لشکر از آن آب بخورد.^{۴۱}

۲۲ - پیش شاه رفت آزاده رامین

نکرده ساز ره بر رسم و آئین

شهشه پیش گردان دلاور

بدو گفت این چه بیرنگست دیگر

بروستان ز گنجور آنچه باید

که مارا صید بی تو خوش نیامد

(ویس و رامین، به اهتمام دکتر محبوب - ص ۳۵۵)

۲۳ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۷ ص ۲۱۵۹

۲۴ - شاهنامه فردوسی بکوش محمد دبیرسیاقی ج ۵ ص ۲۴۷۸ - ۲۴۷۹

۲۵ - نگاه کنید به خمسه چاپ اسلامیه داستان خسرو شیرین

ص ۱۶۰

۲۶ - نگاه کنید به توصیف طاقستان در کتاب ایران در زمان

ساسانیان ص ۴۹۲

۲۷ - ایران در زمان ساسانیان از کریستن سن ص ۴۹۲

۲۸ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۴۹۲

۲۹ - شاهنامه چاپ بروخیم ج ۷ ص ۲۱۸۷

۳۰ - شاهنامه چاپ بروخیم ج ۱ ص ۱۵۷

۳۱ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۶ ص ۱۶۴۹ و ج ۷

ص ۲۱۸۷

۳۲ - هرآنکس که بودند نخبیرجوی

سوی آب دریا نهادند روی

(شاهنامه فردوسی، بکوش محمد دبیرسیاقی ج ۴ ص ۱۸۷۷)

۳۳ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۱ ص ۱۵۷

۳۴ - خسرو شیرین، خمسه نظامی، چاپ اسلامی، ص ۴۹

۳۵ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۹ ص ۲۹۵۴

۳۶ - شاهنامه فردوسی چاپ بروخیم ج ۲ ص ۴۱۸

۳۷ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم ج ۴ ص ۹۲۹

۳۸ - قاموس کتاب مقدس ص ۵۷۲

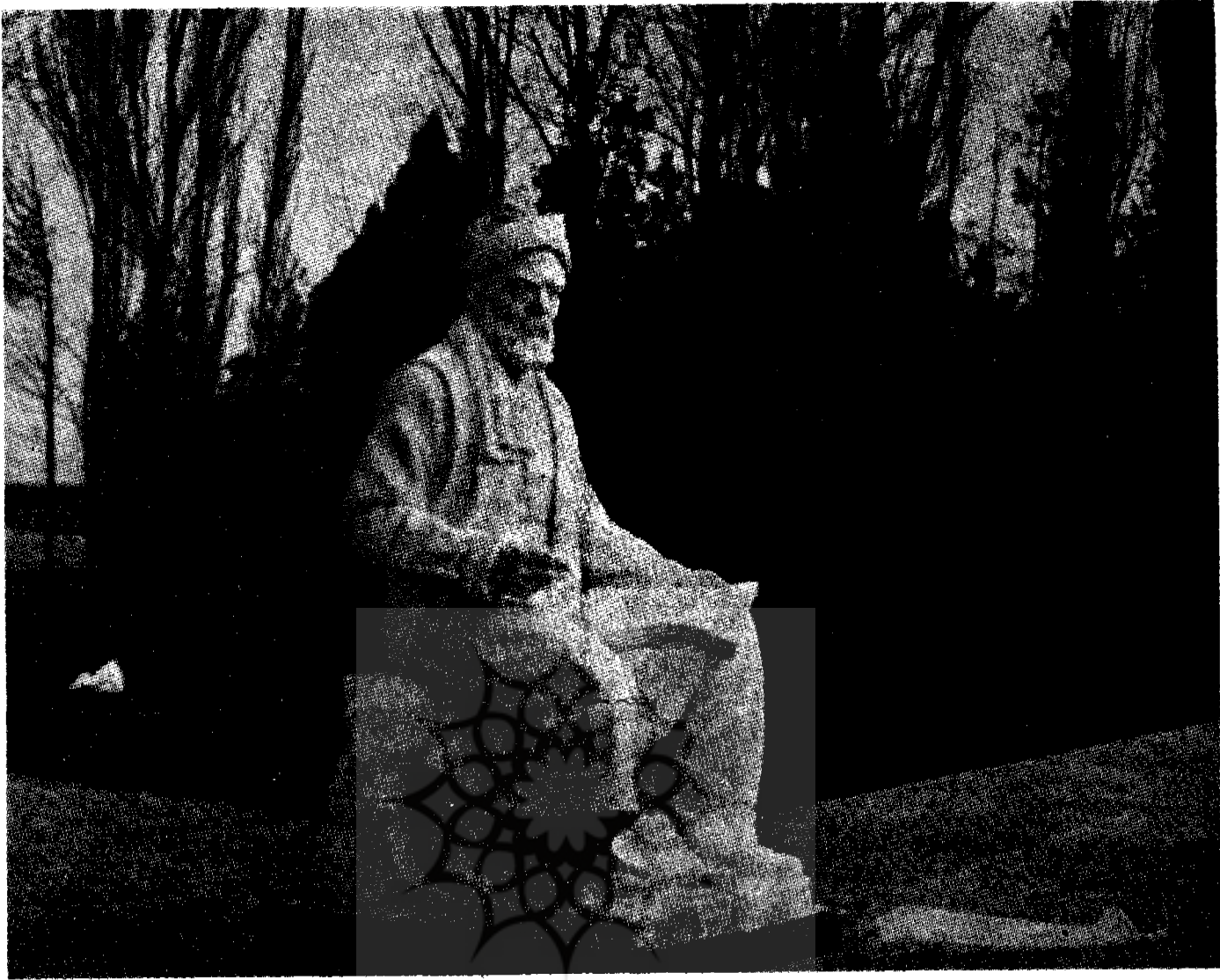
۳۹ - پیرنیا، مشیرالدوله، تاریخ ایران باستان، قطع جیبی،

ص ۲۰۵

ج ۱ ص ۲۰۵

۴۰ - کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان ص ۴۹۲

۴۱ - شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم ج ۷ ص ۲۱۸۷



ژوئیه شکارگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

هایی را که شکار فراوان داشته و گاه پاره‌یی ده فرسنگ در پنج فرسنگ بوده - آورده‌اند در نزدیک به پنجاه منطقه در ایران قدیم یاد کرده‌اند که در آنجا حیوانات فراوان می‌زیسته و از مراکز عمده صید بوده است و ذکر آنها ازین مقال بیرون است .

۴۲ - نگاه کنید به شاهنامه فردوسی ، چاپ بروخیم ج ۷ ص ۲۱۸۷ و ج ۱۰ ص ۳۰۷۶ و شاهنامه فردوسی بکوش محمد دبیرسیاقی ج ۵ ص ۲۴۷۹ .
 ۴۳ - خسرو و شیرین نظامی ، خمسه ، چاپ اسلامیة ص ۱۷۹ - ۱۸۰ .
 ۴۴ - شاهنامه فردوسی ، چاپ بروخیم ، ج ۷ ص ۲۱۸۷ .

پادشاه با بزرگان و سالاران و سپاهیان می‌آمدند و سر پرده و خیمه و خرگاه می‌زدند و بار و بنه بسیار همراه داشتند و گاه هشتصد شتر لازم بود تا ساز شکار پادشاهی چون خسرو پرویز را ببرد^{۴۲} و چون شکارگاه مهیا می‌شد شکارگران به شکار می‌ایستادند و بقول شاهنامه دشت و کوه را از شکار نهی می‌کردند. پس از آن مجلس می‌آراستند و بساط شاهوار می‌افکندند و بر بطن زنان می‌نواختند و ساقیان پیاله می‌دادند.^{۴۳} و می‌بود و گوشت شکار و رباب و خواب را در چشم کسی راه نبود^{۴۴} البته شکارگاهها همیشه بزمگاه نبود گاه هم مقتل امرا و بزرگان هم بود . داستان رستم و احمد سامانی و سلطان سنجر نمونه‌های آن است .

جغرافی‌نویسان اوایل اسلام وصف شکارگاهها و مرغزار-